

شروع فصل چهارم

موضوع این فصل :

فلج عاطفی ...

نام کتاب :

همسر نمونه

نویسنده: داداش رضا

اگه محبت کردن بلد نیستی این فصل رو بخون ... خیلی کاربردی این فصل !

سلام...

خوبی؟

به فصل چهارم کتاب همسر نمونه خوش اومدی...

این فصل شاید مغز اصلی این کتاب باشه...

فصلی که برای نوشتنش شاید ماه ها وقت گذاشتم.

این فصل رو برای خودم نوشتم...آخه...مشکل خودم بود...

همیشه سعی کردم خودم به حرفام عمل کنم و بعد به شما بگم...

یه حقیقتی رو میخوام اینجا اعتراف کنم....

اون حقیقت هم اینه که من تا همین چند ماه پیش محبت کردن بلد نبودم. یعنی نمیدونستم محبت کردن چجوریه...

الانم نمیتونم ادعا کنم که خیلی محبت کردن بلدم...ولی میتونم ادعا کنم که از گذشتم خیلی بهتر شدم.

به هر حال یه پسر محبت کردن رو از مامان باباش یاد میگیره...

من یه همچین رابطه ای رو بین پدر مادرم ندیده بودم ...

من اصلا ندیدم همو بغل کنن یا به هم کادو بدن یا برای هم گل بگیرن...

من ندیدم برای مناسبت ها به هم هدیه بدن...

من ندیدم به هم بگن : دوست دارم...

شاید تو هم ندیدی...

نمیدونم...

اما این اصلا خوب نیست...

باید بترسیم از اینکه نکنه ما هم با همسرمون اینجوری بشیم...

همه ما باید بلد باشیم به همسرمون به راحتی محبت کنیم...

محبت دو نوعه... کلامی و عملی...

باید هر دو تاش رو بلد باشیم...

من وقتی این حقیقت رو فهمیدم به خودم قول دادم که محبت کردن رو تمرین کنم و یادش بگیرم.

اول از مادرم شروع کردم.

رفتم سمتش و با اینکه خیلی برام سخت بود سعی کردم بغلش کنم و ببوسمش و بعضی وقتا پشتش در بیام و ازش تعریف کنم.

همیشه هم بهش سلام میکنم و از غذاش تعریف میکنم...

اتفاقا امروز روز مادر هم هستش...

رفتم براش کیک گرفتم و سعی کردم اون چیزایی که دوست داره رو براش بگیرم تا اینجوری خوشحالش کنم.

امروز از مامانم سوال پرسیدم و گفتم :

مامان ؟

تو از من راضی هستی ؟

رو کرد و بهم گفت : آره ..

راضی ام.

رضا تو تغییر کردی و نماز میخونی و ... خیلی خوب شدی.

ان شاءالله عاقبت به خیر بشی.

بعدشم برام دعا کرد...

خیلی رابطم با مادرم بهتر شده...

همیشه سعی میکنم خوشحالش کنم.

تونستم اعتمادشو به دست بیارم.

هر روز رابطم داره با مادرم بهتر و بهترتر میشه...

خلاصه سعی میکنم به مادرم محبت کنم و به آجی هامم سعی میکنم خوش رفتاری کنم و محبت کنم.

اینا همش تمرین همسر نمونه شده... فعلا دارم رو ارتباط با مادرم کار میکنم که اگه بعدا ازدواج کردم بلد باشم به جنس مخالفم محبت کنم.

شاید باورتون نشه...

ولی منو آجی کوچیکم رابطمون اصلا خوب نبود... ولی الان چند سالی میشه که رابطمون خوب شده...

سعی میکنم به خودش و آقاش توجه کنم و بهشون محبت کنم.

آجی بزرگمم سعی میکنم توجه کنم.

به خواهر زادم کیمیا هم که شش سالشه از بس محبت کردم که خیلی دوستم داره.. در حد خودم و اشش سنگ تموم میذارم...

اینارو میگم که بدونید دارم محبت به جنس مخالفمو یاد میگیرم.

همیشه وقتی غذا میخورم از مادرم تشکر میکنم و سعی میکنم قدردان زحماتش باشم.

من این فصل رو با دلم مینویسم... نه با دستم...

من به عنوان کسی که اصلا محبت ندیده میخوام بهتون بگم چجوری محبت کردن رو یاد گرفتم...

بذار اول از همه از حرف پیامبرمون شروع کنم...

پیامبرمون میگه : آدمای بنده محبتن...

یعنی همه آدمای محبت و توجه رو دوست دارن.

تو به هر کسی توجه و محبت کنی کم کم میتونی تو قلبش نفوذ کنی...

من خودم از خونوادم شروع کردم.

من میتونستم به غریبه ها محبت کنم... اتفاقا خیلی هم ساده تره...

ولی من دوست دارم این محبت رو تو خونه به جریان بندازم...

میدونی چرا ؟

چون پس فردا میخوام به همسرم محبت کنم...

دوست ندارم مردی باشم که بیرون خونه اخلاقش خوبه و به درد همه میخوره اما تو خونه اخلاقش بده...

نه...

من میخوام تو خونه خوش اخلاق باشم.

دوست دارم انقدر خوب باشم که همسرم با دیدن من یاد خدا بیوفته.

یعنی در من خدارو ببینه و عاشقم بشه.

دوست ندارم منو واسه خاطر خودم بخواد. دوست دارم منو بخاطر خدا بخواد... اینجوری پایدار تره ...

تو این فصل میخوام خیلی ساده بگم که چجوری باید به جنس مخالف محبت کنیم...

(کاملاً کاربردی)

بذار اول از پسرا شروع کنم...

اگه پسر هستی باید یاد بگیری که همیشه تو در رو برای خانومت باز کنی...

درسته مجردی... اما همین تمرین رو از مامان و آجی هات شروع کن... همیشه سعی کن تو در رو براشون باز کن... نذار اونا در رو باز کنن...

مثلاً وقتی میخوان سوار ماشینت بشن تو در رو باز کن تا سوار بشن... این ترفند خیلی ریزیه ولی خیلی جواب میده...

این چیزای کوچیک رو باید بلد باشی تا در قلب خانوم آیندت نفوذ کنی...

به خدا خیلی سادست... فقط کمی آگاهی و توجه میخواد...

فکر نکن کار سخته...

نه...

من خودم اینارو بلد نبودم... ولی از بس خونه اینو اون رفتم و خودم تو خونه تمرین کردم که تونستم از تجربه هاشون استفاده کنم و یادش بگیرم.

شاید بگی رضا ؟

من دخترم...

منم مثل تو از خونوادم محبتی ندیدم تا برام الگویی شکل بگیره... چکار کنم ؟

ببین ؟

حق داری نگران باشی...

ولی اگه همینایی که میگم رو عمل کنی مطمئن باش خدا هم کمکت میکنه و طبق **قانون افزایش** تو هر چیزی رو به جریان بندازی زیاد میشه...

مثلا اگه تمرین فصل قبل رو عمل کنی و شوهرتو تحسین کنی... کم کم این سد های ذهنیت فرو میریزه و روز به روز راحت تر میتونی همسرتو تحسین کنی...

این تمرین ها فقط اوایل سخته... بعدش یخت باز میشه...

وقتی غرور کاذبت میریزه دیگه به راحتی میتونی محبت کنی ...

منم اوایل سلام کردن خیلی برام سخت بود... اما الان به راحتی به پدر مادرم سلام میکنم...

اگه محبت کردن و تحسین کردن بلد نیستی... نگران نباش...

تو بخواه... خدا هم کمکت میکنه...

به هر حال رگ خواب تموم مرد ها تحسین شدن... حتی شنیدم اگه یه مرد خسیس رو تحسین کنی کم کم دست به خرجش زیاد میشه... یا مثلا اگه تو جمع از شوهرت تعریف کنی به شدت تو قلب آقات جا و میکنی...

اینا همه با کمی تمرین به دست میاد. اصلا نگران نباش...

اگه به اینا عمل کنی کم کم بین شما محبت به وجود میاد...

ولی اگه انجامشون ندی کم کم خونه سرد میشه...

بچه ها...

باور کنید گرمای خونه رو همین محبت ها به وجود میاره... وگرنه بدون محبت زندگی خیلی روتین و مسخره میشه ... اینکه فقط بخوری و بخوابی و هیچ محبتی نباشه... خیلی روزمرگی میشه... خیلی...

من این فصل رو برای خودم مینویسم...

چون به زودی قراره ازدواج کنم...

خیلی برام مهمه بلد باشم به خانومم محبت کنم...

خیلی وقتا تو ذهنم براش پتو میارم تا سرما نخوره... یا براش تو لیوان آب میریزم و سعی میکنم قبل خواب براش کتاب بخونم...

یه سری خط قرمزها هم برای خودم تو ذهنم ترسیم کردم که مثلا هیچوقت تو زندگی نخوام صبحونه تنهایی بخورم... حتی شده یه لقمه هم قراره صبحونه بخورم باید همسرم پیشم باشه...

اینا تو زندگی گرما و محبت ایجاد میکنه...

میدونم ذهنتون داره مقاومت میکنه...

شاید بگی رضا؟

تو خیلی رمانتیکی...

آره...

میفهمم...

منم اوایل همین بودم...

مسخره میکردم...

اما بچه ها...

هر چیزی رو مسخره کنی ازت دور میشه...

یادته گفتم زندگی خوب ساختنیه؟

یادته گفتم قراره ما جزو اون یه درصدی باشیم که زندگیشون خوشگله؟

بخاطر همین هاست که میگم زندگی خوب ساختنیه...

شعار این کتابم اینه: زندگی خوب ساختنی هستش نه آرزو کردنی...

درسته مجردی... ولی از همین الان باید خودتو برای بهشتی که میسازی آماده کنی...

اصلا به سوالی دارم...

- به نظرت این انتظار زیادیه که تو قبل بیرون رفتن همسرتو در آغوش بگیری و بوسش کنی ؟
- این خیلی انتظار بزرگیه که با هم شوخی کنین و همو بخندونین ؟
- این انتظار بزرگیه که در جایی که حتی همسرتم نیست بهش احترام بذاری و غیبتشو نکنی و راز دار باشی و هر چیزی که بینتون صورت گرفت رو به کسی نگین ؟
- ببین ...
- اینا انتظار زیادی نیست ...
- اینا همش اصول زندگیه ...

متاسفانه خیلی از ماها تو زندگیمون الگویی نداشتیم و ندیدیم پدر مادر و عزیزانمون اینجوری زندگی کنن...

من تا دلتون بخواد تو زندگی اینو اون بی احترامی دیدم...

آرزو به دلم موند که به زن و شوهر ببینم که عاشقانه همو دوست داشته باشن...

خیلی انگیزه دارم که خودم به اون چیزی که میدونم عمل کنم...

چون نمیخوام مثل احمق های دورو برم باشم !

بعضی وقتا که از طرف کانون میرم خونه خانواده شهدا اصلا باورم نمیشه که این زن و شوهر جنسشون از زمینی ها باشه...

واقعا پدر و مادر اکثر شهیدا خیلی خوبن...

اگه خوب نبودن که بچشون با خدا نمیشد...

نمیخوام صفر و یک حرف بزنم...

بذار رک بگم...

من به عقده ای ام !!

انصافا حس میکنم عقده ای شدم...

عقده ای به کسی میگن که به چیزی رو اصلا ندیده...

منم حس میکنم تو قضیه محبت کردن و محبت دیدن یه عقده ای به تموم معنام...

شاید به خاطر همینکه که وقتی میرم خونه دوستانم از دیدن پدر و مادرهاشون لذت میبرم و میگم :
وای...

مگه میشه یه پدر با بچه هاش شوخی کنه ؟

مگه میشه یه مادر با شوهرش شوخی کنه و بخندن...

یعنی واقعا میشه یه پدر با بچش کشتی بگیره ؟

میشه یه دختر باباشو بغل کنه ؟

وقتی این چیزارو به چشم میدیدم خیلی لذت میبرد و افسوس میخوردم که چرا این چیزارو خودم
تو زندگیم ندارم...

یه بار کلی دم در منتظر بودیم که مامان دوستم بیاد سوار ماشین بشه که بریم بیرون...

من تو ماشین همش فکر میکردم اگه بیاد بشینه بعدش کلی بخاطر این تاخیر با شوهرش دعواش
میشه...اما دیدم نه...خیلی راحت سوار شد و کلی اتفاقا گفتن و خندیدن...

اون لحظه از تعجب چشمم چهار تا شد...

میدونی چرا اینجوری میشم ؟

چون من تو خونه همیشه حس میکنم الان دعوا میشه ...

یه جورایی انگاری انتظار میکشم که دعوا بشه...

از بس دعوا گرفتن شرطی شدم !

بخاطر همین وقتی میبینم یه زن و شوهر با هم مهربون و شوخی میکنن و میخندن باورم نمیشه...

این چیزا واسم تعجب به وجود میاره...

چون بابای من منتظر یه چیزیه که یهو داد بزنه...

نمیخوام زیاد از خونوادم ایراد بگیرم...

همتونم میدونید که مادرمو خیلی دوست دارم...

ولی خب...

اول کتاب هم گفتم که قراره الگوی غیر مستقیم بگیریم و دقیقا برعکس پدر مادرمون باشیم.

فکر کنم خودتم متوجه این عقده ای بودنم شدی...

چون عشق نگرفته شده از کلامم پیداست...

خدا کنه خانومم بلد باشه بهم محبت کنه... چون من اصلا تو زندگیم محبتی نگرفتم. اگه یکم محبت

کنه من خیلی خوشم میاد. به هر حال خودم حس میکنم رگ خوابم قوریون صدقه رفته خخخ

ولی خیلی مهمه بی توقع بهم محبت کنه...

چون محبت شرطی رو خوشم نمیاد...

اصلا اول هر محبتی یه چیزی رو یادت باشه...

هدف ما از محبت کردن این نیست که طرف برامون جبران کنه !

نه !

هدف ما از محبت اینه که همسرمون یکم احساسش نسبت به زندگی خوب بشه و احساس امنیت و

عشق کنه.

همین...

اگه میخوای محبت کنی که مثلا امشب برات قرمه سبزی درست کنه یا میخوای محبت کنی که برات

طلا بخره...

بدون کارت اشتباست.

محبت نباید شرطی باشه.

به همدیگه محبت کنید چون اینجوری تو زندگی عشق به وجود میاد.

ولی توقع توش نباشه !

اینجوری بیشتر به دل میشینه !

اصلا هم خجالت نکش...

اگه خجالت میکشی چون غرور کاذب داری...

منم قبلا غرور کاذب داشتم...

برای شکستن غرور کاذب باید خودتو وادار کنی ...

مثلا من قبلا سلام کردن سخت بود ولی خودمو وادار کردم و بعد که چند بار سلام کردم یخم شکست.

تو باید غرورتو بشکنی که خیلی راحت بعد اینکه متاهل شدی مثلا موقع صبحونه براش لقمه بگیری و بذاری تو دهنش...

اگه غرور داشته باشی نمیتونی...

اگه از همون اول این کارارو کنی دیگه بعدا خجالت نمیکشی...

این چیزارو تو خونه شهدا یاد گرفتم... چون خیلی از طرف کانون به خونه هاشون سر میزدیم..

سه تا تذکر هم به داداشای گلم بدم...

1: ببین؟ از همین الان که مجردی اینو یادت باشه... اگه خونتون مهمون اومد یادت نره که تو یه همسری هم داری! متاسفانه خیلی وقتا مهمون باعث میشه آدم به همسرش کمتر توجه کنه...

یه همسر نمونه وقتی مهمون میاد خونشون ... هم به مهمونا توجه میکنه و هم به همسرش!

نمیدونم چرا خیلی مردا وقتی مهمون میاد خونشون دیگه با خانومشون صحبت نمیکنن!

و توجهشون فقط رو مهمونه!

2: اینو هم هیچوقت یادت نره که تو زندگی اگه به هم قولی میدید واقعا پای قولتون بمونید! دو لغزشگاه بد تو قولی هستی که خیلی خطرناکه! یکیش وقتی هستش که شوخی زیاد میکنی و صمیمی میشی... اینجوری فکر میکنی قولی که دادی حالا زیادم مهم نیست... یا موقعی که ناراحت و عصبی هستی هم ممکنه آدم قول هاش یادش بره. خیلی مراقب باش که قولایی که بهم میدید فراموشتون نشه ...

3: و مورد آخر اینکه تو کل زندگی تقسیم وظایف صد در صد نداریم...

اینکه بگی کار خونه با تو کار بیرون با من زیاد خوب نیست... نباید صد در صد حرف زد...

ما تو زندگی باید به هم کمک کنیم... هم زن به مرد و هم مرد به زن... ولی بهتره هر کسی بسته به توانی که داره یه مسئولیتی قبول کنه... من خودم اینجوری بهتر میپسندم.

ما مردا مشکل اصلیمون همینه...

فکر میکنیم همه چی خونه و ماشین و این چیزاست... در صورتی که خانوما بیشتر به همین چیزای ریز توجه دارن...

من مطمئنم یه دختر حاضره تو خونه رهنی و اجاره ای بشینه و زیر پات اصلا ماشین نباشه ... اما ازت توجه و محبت ببینه...

خلاصه حواست باشه...

بخاطر همین چیزاست که میگن شناخت زن سخته دیگه...

میدونی چرا ؟

چون اون چیزی که تو فکر میکنی خیلی مهمه اتفاقا برای خانوم ها خیلی وقتا اصلا مهم نیست ! عموم خانوما فقط ازت توجه میخوان.

نه ماشین و خونه و این چیزا...

آره... اینا هم مهمه... اما قاطی نکن مسائل رو...

خیلی از ما مرد ها رسما شویم...

یعنی آگاهی از جنس مخالف نداریم بعد یهو وارد زندگی میشیم... بخاطر نداشتن آگاهی نیاز های همسرمونو نمیتونیم شناسایی کنیم و بعد به اختلاف میخوریم...

به همین سادگی...

ببینید داداشای عزیزم...

اینارو اول برای خودم میگم و بعد برای شما...

زن ها هم محبت کلامی میخوان و هم محبت عملی...

محبت کلامی برای بعضی مردها خیلی سخت تره و برای بعضی مرد ها خیلی آسون تر...

مثلا اگه سخته به خانومت بگی دوست دارم پس تو در محبت کلامی مشکل داری و اگه نمیتونی بغلش کنی یا براش گل بگیری و از این کارا کنی پس تو در محبت عملی مشکل داری...

خلاصه ضعف خودتو شناسایی کن و بعد برطرفش کن...

ولی اینو یادت باشه !

محبت کلامی باعث نمیشه دیگه محبت عملی نکنی ! و محبت عملی باعث نمیشه دیگه محبت کلامی نکنی !

نکته جالب در مورد من اینه که من هم محبت کلامی بلدم و هم محبت عملی... ولی ضعف بزرگ من اینه که دقیقا نمیدونم کی و کجا دقیقا باید چکار کنم...

انگاری گیج میشم بعضی وقتا...

دلیلشم مشخصه دیگه... به این حالت میگن فلج عاطفی... چون الگویی نداشتم اینجوری میشم.. ولی خب...

همه چیز با تمرین و خواستن قابل دست یابیه.

همیشه به خودم میگم :

رضا ؟

همه خانوما هر چقدر هم سنشون بالا بره بازم یه دختر کوچولو ان و نیاز به توجه دارن. حالا هر چیزی که باعث میشه توجهی حاصل بشه تو انجام بده و به نتیجش فکر نکن...

قطعا نتیجه میده !

فقط نذار مغزت جلوشو بگیره ! همین...

هیچ چهارچوبی تو توجه کردن وجود نداره... خودت باید این چهار چوب رو بسازی....

مثلا اگه حس کردی باید بری باهاش حرف بزنی سریع عمل کن و نذار ذهن جلوتو بگیره... بعد بگو : عزیزم وقت داری با هم حرف بزیم ؟

اگه گفت اره که حرف بزنی و اگه گفت نه ... بذار واسه بعد.

تو زندگی تحمل نه شنیدن رو هم داشته باش... ممکنه حال و حوصله نداشته باشه. به هر حال آدمیزاد همیشه سر حال نیست.

بعضی وقتا ممکنه نیاز به تنهایی داشته باشه. پس تنهات بذار و ناراحت نشو !

فقط لطفا نچسبیدن به هم...

هر وقت دیدی یه زن و شوهر خیلی به هم میچسبن منتظر این بمون که یه بحرانی به وجود بیاد...
نه افراط نه تفریط...

یه چیزی مابینش خوبه...

مثلا اگه خواستی هدیه بدی یه چیزی بگیر که نه زیاد گرون باشه و نه زیاد ارزون...یه چیزی بینش باشه خوبه...

مواظب باش توقعاتشو بالا نبری... چون اگه یه هدیه گرون بدی و بعدش بخوای یه هدیه ارزون بعدا بهش بدی... ناخوداگاه فکر میکنه عشقت کمتر شده!

دنبال مناسبت هم نباش... بهتره همیشه بهش هدیه بدی...

سعی کن زود به زودم هدیه ندی... عادت میشه...

خب...

در ادامه میخوام یه سری مطالب رو تیتروار تو 40 مورد بهتون بگم...

این 40 مورد رو از تو دفترم میخوام براتون بنویسم...

چون من یه دفتری دارم که بعضی وقتا الهاماتی که بهم میشه رو یاد داشت میکنم...

این چیزایی که میخوام بهتون بگم از تجربیات زندگی اینو اون و تجسمات خودم و زندگی پدر مادرم به دست آوردم و استخراج کردم....

مطمئنم کمکتون میکنه...

توصیه میکنم شما بعد از خوندن این چهل مورد یه جا برای خودتون یه گوشه بنویسید...

تا یادتون نره ...

چون من از بس اینارو نوشتم و تمرین کردم که قسمتی از وجودم شده...

اگه موافقی شروع کنیم...

خب...

بپردازیم به مورد یک...

8: بعضی وقتا ریا کن... بگو این کارو فقط برای تو کردم... داشتم نون میگرفتم گفتم یه شاخه گلم برات بگیرم... این کار محبت میاره... حس میکنه براش ارزش قائلی! ریا کردن اینجوری نه تنها بد نیست بلکه واجبه!

9: از اون خانواده ها نباشید که سالی یه بارم مسافرت نمیرن... سعی کنید برید بیرون تفریح مسافرت...

10: تاریخ ازدواج و عقد و آشنایی و خواستگاری و تولد رو هیچوقت یادت نره... یه جا بنویس داداش...

11: سعی کن شما صداش کنی... بهش نگو تو... تو دروازه ورود به بی احترامیه...

12: به دوستای همسرت احترام بذار...

13: با افتخار همسرتو برای دوستات و فامیلات معرفی کن

14: نماز و عبادت رو با هم انجام بدید...

15: زیر نور شمع با هم شام بخورید ... (این یکی از بهترین فانتری های ذهنیه ...)

16: توقع نداشته باش همیشه سر حال باشه... توهمن زن. همه آدمای بعضی وقتا بی حال میشن. هیشکس در دنیا همیشه سر حال نیست...

17: وقتی بهت گل میدن خشک کن نگهش دار... (دور نندازش!)

18: راز دار باش... وقتی چیزی بینتون شد نرید به خانواده هم نگید... فقط احمق ها این کارو میکنن..

19: بهش بگو زنگ بزنه خبر خونوادشو بگیره

(این یعنی خانواده تو خانواده منه... عشق به وجود میاره)

20: کار خونه رو کم قلمداد نکن... فکر نکن کار ساده ایه! نگو: کار خونه کاری نداره که... این از صد تا فحش برای زن ها بد تره! نمک شناس نباش...

21: زن ها از شنیدن دوست دارم خسته نمیشن... نگو یه بار گفتم کافیه... حداقل روزی یه بار باید بگی... حتی وقتی کمکی هم میکنی نگو یه بار کمک کردم بسته.. تو باید همیشه بگی دوست دارم و همیشه باید تو کار ها بهش کمک کنی...

22: وقتی تعریفی ازت میکنه... بپذیر!

23: قبول کن این شخصی که باهاش ازدواج کردی بهترین جفت روحیه !

24: جلو مادرت به همسرت زیاد محبت نکن...مادر شوهر به عروس حسادت میکنه !

25: وقتی کنارش نشستنی دستشو نوازش کن...

26: وقتی خلوت و سکوت میخواد احترام بذار ...ناراحت نشو...به خصوص مردها نیاز به خلوت دارن...بگو چشم و ازش دور شو.

27: هر وقت درخواستی داشتی یه لطفا قبلش بپار...مثلا بگو : لطفا میشه برام آب بیاری ؟

28: احترام مهم تر از صمیمیت...خیال نکن حالا که صمیمی شدی میتونی بهش هر چی که دوست داشتی بگی ! احترام مهم تر از صمیمیت ! همو مسخره نکنید و دست نندازید ! بی احترامی ممنوع...

29: موقع تلویزیون دیدن سرشو بذار رو پاهات با موهاش بازی کن ...

30: خواستی شیطان بشی بهش بگو : عزیزم ...واسم خیلی جذابی...خیلی بی نظیری...(همین کافیه که بکشونیش تخت خواب...خخخ مثلا شما اینارو بلد نیستید...هه.. ختم روزگاری)

31: سر نماز واسه هم دعا کنید ...یه جوری دعا کن که بشنوه...ریا کن.اشکالی نداره.

32: وقتی شوهرت موفق شد کلی ذوق کن...

33: وقتی شوهرت سکس میخواد بگو چشم.و کاملا در اختیارش باش.. با تو رابطه بگیره با کی بگیره ؟ اصلا این چیزا شوخی بردار نیست...هیچوقت نگو نه بسه خوابم میاد...باور کن خیلی مهمه. زنی که خودش از شوهرش دریغ کنه باید منتظر خیانتش باشه...اصلا نذار شوهرت تو این یه مورد خاص احساس کمبود کنه...تو برای شوهرت حلالی...خدایی نکرده اگه ذره ای احساس کمبود کنه ممکنه شیطان گولش بزنه...

هرگز یادتو نره که این نیاز اصلی آقایونه..شاید یکی از بزرگترین دلیلی که ازدواج میکنن...

به نظرم دختری که سالم باشه اتفاقا خوشحال میشه مردش هات باشه.به نظر من فقط دخترای افسرده از سکس بدشون میاد.لج بازی نکن...نگو بسه بدم میاد...نگو : تو اگه دوستم داشتی انقدر باهام سکس نمیکردی...از این حرفا نزنید...لج نکنید.حتی اگه هر شبم رابطه خواست بگو چشم.حتی اگه پریود هم بودی یه جوری کارشو راه بنداز...به قران اگه مهم نبود اینهمه تاکید نمیکردم...این خط قرمزتون باشه...هرگز به مردتون ریاضت ندید...نگو امشب حسش نیست...باشه آخر هفته...این یه ظلم بزرگه . یه سری احادیث از معصومین هم هست که میگن اگه مردتون رابطه خواست نه نگیرد...

خلاصه از من گفتن بود... خود دانی...

34: از مادرش بخاطر نوع تربیتش تشکر کن... این باعث میشه رابطت با مادر خانوم یا مادر شوهرت خوب بشه...

35: اولین نفری باش که روزای مهم رو بهش تبریک میگی...

36: نوش دارو همه زن ها اینه :

تو زندگیمو متحول کردی... خیلی خوش شانس بودم... خیلی دوست دارم... تو برای من خیلی خوبی... بدون تو چکار کنم؟ ممنون که با مشکلاتم میسازی... اگه اشتباهی کردم معذرت میخوام...

37: احساسات خانومت رو کم اهمیت جلوه نده..نگو از تو بعیده! بزرگ شدی! چیزی نشده که! سخت نگیر! جوش نیار... احساستی نباش! عصبی نباش! منطقی باش! باشه تو راست میگی! نه... این حرفا ناراحتش میکنه... به جاش تا میتونی همدلی کن و باهاش حرف بزن...

38: وقتی حس کردی اعصابت سگی شد حرف نزن... برو آرام شو بعد باهاش حرف بزن... تو عصبانیت هیچی نگو... وگرنه گند میزنی به رابطه... دیگه نمیتونی جمعش کنی...

39: هیچوقت قهر نکن... اگه قهر بودید یه طرفتون پا پیش بذاره ... نذار طولانی بشه وگرنه طلاق عاطفی پیش میاد... وقتی کسی دوست داشته باشه باهاش حرف میزنه... کم محلی نمیکنه... کسی که بخواد باهاش گفتگو میکنه و خیلی وقتا پا رو غرورش میذاره و طردت نمیکنه...

اگه تو رابطه برای طرف غرور داری... چون دوستش نداری... اگه دوستش داشتی پا رو غرورت میذاشتی...

40: نگو مادر زنم... بگو مادر دومم... نگو مادر شوهرم... بگو مادر دومم... اگه به مادر و پدرای هم احترام بذارید هیچوقت مشکلی پیش نمیاد. در ضمن؟ هر کاری مامان باباش کرد به پای همسرت ننویس...

همین

حرفام تموم شد...

همینا کافیه...

سعی کردم تو این فصل یه سری چیزا که حس میکردم مهمه رو به زبان ساده بهتون بگم...

این فصل رو برای یکی مثل خودم نوشتم ...

امیدوارم براتون کاربردی بوده باشه...

یه توصیه دارم...

ازت میخوام همین الان که مجردی بعضی از اینایی که تو این فصل نوشتم رو تمرین و عمل کنی...

چون من خودم خیلی از اینایی که نوشتم رو با مادرم هر روز دارم تمرین میکنم.

مثل سلام کردن ... بغل کردن و کلا چیزایی که حس میکنم با مادرم میتونم انجام بدم...

بچه ها...

به دونسته هاتون عمل کنید...

دنبال اطلاعات دیگه ای نباشید... به همینایی که بلدید عمل کنید...

اطلاعاتی که نتونی عملش کنی مفت نمی ارزه!

یکی از خوبی های من عمل کردنه!

عمل کنید بچه ها...

دنبال اطلاعات دیگه ای نباشید.

عمل و شروع مهمه...

شروع کن تا خدا به قدم هات برکت بده.

از تو حرکت از خدا برکت.

اصلا هم نگران ازدواجت نباش...

نذار شیطان نا امیدت کنه...

تو تنها وظیفه اینه که همسر نمونه ای بشی و در حد خودت تلاشتو بکنی...بقیه چیزارو بسپار به خدا...

مطمئن باش خدا پاداش صبرتو میده.

هیچوقت گریه نکن.

تسلیم خدا شو...چون تو نمیدونی خیرت تو چیه...تو کار خدا دخالت نکن...

من همیشه دعا میکنم میگم خدایا تسلیم تو ام ...

جالبه

وقتی تسلیم میشی اتفاقا یهو خودش خود به خود برات رخ میده...

پس تسلیم شو...

نگو من میدونم چی برام خوبه !

ببین ؟

تو نمیدونی چی برات خوبه !

وقتشه تسلیم بشی !

تسلیم بودن یعنی تلاش میکنم ولی نتیجه دست خداست...

چون خدا خیر تو میدونه چیه..

تسلیم بودن یعنی هر اتفاقی تو زندگیم میوفته خیرم توشه.

من خودم زمانی تسلیم شدم که بعضی چیزارو همش دعا میکردم خدا بهم بده...

اما بعدا فهمیدم خیرم توش نیست و کلی از دعاها پشیمون شدم...

اونجا بود که تسلیم شدم و دیگه ادعا نکردم میدونم چی برام خوبه یا چی برام بد...

دیگه تو دعاها شرط تعیین نکردم...

تسلیم بودن یعنی تلاش کنی اما شخص و زمان واسه خواسته هات تعیین نکنی...

چون تو نمیدونی خیرت تو چیه...

خدایا مارو ببخش که انقدر عجله می کنیم...

خدایا مارو ببخش که انقدر عجولیم...

هر چقدر روی خودم کار میکنم یه صفت اخلاقی در من بیشتر میشه...

اون صفت اخلاقی هم تسلیم بودن...

خدایی این روزا تسلیم خدام...

همیشه به خدا میگم خیر من رو تو میدونی ...

نه من...

یعنی هر کاری بکنی من اجازه ندارم بگم چرا ...

بارها بهم اثبات شده که یه چیزی رو فکر میکردم عالیه اما دیدم خیرم توش نیست و کلی از دعاها
خودم پشیمون شدم....

این روزا به شدت تسلیم شدم...

شدم شبیه اسمم...

یعنی : رضا....

ازت یه چیزی میخوام...

ازت میخوام نگرانی هاتو به خدا بسپوری...

تموم نگرانی هات درست میشه...

خیلی از بچه ها کنجکاو هستن بدونن دلیل اینهمه آرامشم چیه...

چرا مثل بعضی ها به آب و آتیش نمیزنم ... چرا وابسته نتیجه نیستم و انقدر آرامم...

ببینید بچه ها...

من تو کتاب تا بوی گل ندی پروانه سمتت نمیاد هم گفته بودم که زیاد برام شخص مهم نیست...

یعنی برام مهم نیست خانومم کی باشه...

میخواد ماریا باشه یا مهسا یا بلقیس یا سکینه یا مریم یا سمانه یا سودابه یا شهین یا مهین یا ...

اصلا برام اهمیتی نداره...

من خوشبختی میخوام.

خوشبختی هم دست خداست نه دست شخص خاصی...

بخاطر همین به خدا وابسته ام نه به اشخاص...

اینارو گفتم که متوجه آرامشم بشید.

ببینید بچه ها...

جز خدا کسی از درون آدما خبر نداره...

پس ازدواجتو به دست خدا بده...

به خودت توکل و تکیه نکن... به خدا توکل و تکیه کن...

وگرنه ضربه میخوری...

احتمالا تجربه هم داشتی که بارها رفتی دوست دختر و دوست پسر پیدا کردی و تهش فهمیدی یا نشده یا طرف یهو گذاشته رفته...

اینا همش بخاطر اینه که به خودت تکیه کردی نه به خدا...

خلاصه اینکه تسلیم شو و این قضیه رو به خدا بسپار و جز خدا از کسی خوشبختی نخواه...

خیلی آرام باش و بذار خدا کارشو بکنه.

به این میگن ایمان و تسلیم شدن...

وقتی تسلیم میشی دیگه نگران نیستی و چون حسن ظن داری خدا به وقتش دستتو میگیره و کمکت میکنه.

اینارو گفتم که با طرز فکرم آشنا بشی.

بخاطر همین نگاهمه که وابسته شخص خاصی نیستم. چند سالی هم هستش که قلبم سالمه و شکست عاطفی نخوردم.

فقط و فقط خدا!!!!!!

بقیه داستان خدان.

قراره خدا به وسیله یه شخصی خوشبختی رو وارد زندگیم کنه...

پس خوشبختی دست خداست...

خوشبختی دست شخص نیست..

خیلی این قضیه مهمه.

تو زندگی یاد گرفتم به هیچکس وابسته نشم و دل نبندم...

به این میگن مقام تسلیم... شاید از هر صد نفر به نفر اینجوری فکر کنه... ولی به روزی همتون متوجه میشید که خوشبختی رو از خدا باید بخواید نه از بنده خدا.

اینجوری خیلی ریلکسی...

تو وظیفه اینه که تلاشتو برای همسر نمونه شدن بکنی و بعدش نتیجه رو میدی دست خدا....

کسی که به مقام تسلیم برسه میدونه که تنها وظیفش اینه که به همسر نمونه بشه و واقعا براش تلاش کنه... و میدونه زمان بندی خدا بی نظیره... به وقتش اون اتفاق خوبه وارد زندگیت میشه ☺

همیشه بگو دستان خدا برای خوشبخت کردن من بسپاره ☺

اگه خودت بخوای واسه خودت دوست دختر پیدا کنی تا باهاش ازدواج کنی... میدونی چه اتفاقی میوفته ؟

این حدیث رو بازم ببین تا بفهمی چی میشه :

امام حسین(علیه السلام):

کسی که بخواهد از راه گناه به مقصدی برسد، دیرتر به آرزویش میرسد و زودتر به آنچه می‌ترسد، گرفتار می‌شود...

این حدیث عین حقیقت و واقعیه...

آدم با گناه نمیتونه به خواسته هاش برسه...

جز خدا کسی از درون آدم با خبر نیست و جز خدا کسی نمیدونه خیر تو در چیه...

پس تسلیم شو و نذار خدا تورو به خودت واگذار کنه...

تسلیم شو و از خدا خوشبختی بخواه ...

وقتی تسلیم میشی به خدا اجازه میدی آروم آروم تورو به خواسته هات برسونه... وگرنه به خودت واگذار میشی...

همین...

بچه ها ...

یه خواسته ای ازتون داشتم...

بیاید تو قسمت نظرات به خواسته من جواب بدید :

خواسته من از شما اینه :

ازت میخوام تسلیم خدا بشی ...

به من قول میدی تلاشتو کنی همسر نمونه ای بشی و بقیه چیزارو به خدا واگذار کنی ؟

قول میدی سمت دوست پسر و دوست دختر نری ؟

قول میدی ازدواجت رو به خدا بسپاری و غم نخوری ؟

قول میدی تسلیم بشی و بگی :

خدایا خیر منو تو میدونی...خدایا منو به خودم واگذار نکن...خدایا منو کمک کن...

قول میدی نگران نباشی و استرس نگیری برای ازدواجت ؟

اگه قول میدی بیا نظر بذار...

دوست دارم ایمانت رو در عمل ببینم...

ایمان اینجور جاها خودشو نشون میده...

منتظر نظرات شما دوستان گلم هستم...

من خودم اولین نفر قول میدم ...

من قول میدم تا زمانی که اسم دختری تو شناسنامم نرفته اصلا نگران نباشم و تسلیم خدا باشم و هرگز ندارم شیطون نا امیدم کنه و کاملاً این مسئله رو به خدا واگذار میکنم چون خدا شنونده و داناست و از حال بنده هاش آگاست...خدا میدونه کی برام خوبه...من نمیدونم کی برام خوبه.

خدا قطعاً خیر من و همه رو میخواد و خدا نسبت به حال بنده هاش کاملاً بینا و آگاهه...خدا خیر منو بهتر از خود من میدونه...پس تسلیمم و قول میدم در سخت ترین شرایط ایمان و توکلمو از دست ندم و همیشه نمازمو سر وقت بخونم و تموم تلاشمو میکنم مجردی پاک و سالمی داشته باشم
آمین...

منتظر نظرات شما دوستان گلم هستم.بیاید نظر بذارید و بنزید تو گوش شیطون !

دلسوز شما: داداش رضا ☺